

فشار سختیهای گذشته برهاند.

طولی نکشید که دیوید تریمبل، رهبر حزب اتحاد طلبان نیز در مراسم حاضر شد و به آنها پیوست تا جمع صلح طلبان کامل شود.

روز ۲۵ مارس، هیلاری به نخستین سفر ماورای بحار بدون حضور من، اقدام کرد و برای دیداری دوازده روزه از پاکستان، هند، نپال، بنگلادش و سریلانکا، عازم شد. او چلسی را همراه خود برد تا با هم سفری به یادماندنی را تجربه کنند. هنگامی که اعضای خانواده به آن سفر طولانی و دور دست رفتند، من نیز سفرهای کوتاه و نزدیکی داشتم. به هایتی رفتم تا با سربازان آمریکایی مستقر در آنجا و پرزیدنت آریستید ملاقات کنم. رییس جمهور بازگشته به وطن می‌کوشید مردم کشورش را ترغیب به بازسازی کشور از نظر اقتصادی و سیاسی کند تا در آینده‌ای نه چندان دور، به دموکراسی واقعی دست یابند. ظرف شش ماه نیروهای نظامی چندملیتی متشکل از سی کشور به رهبری آمریکا به همکاری پرداختند تا سی هزار سلاح جنگی و مقدار زیادی مواد منفجره را از مردم بگیرند و از خیابانها جمع کنند و نیروهای پلیس محلی را آموزش دهند. آنها به خشونت‌های قومی پایان دادند و موجب شدند نه تنها مهاجرت متوقف شود، بلکه عده زیادی از مهاجران به کشورشان بازگردند. پس از آن، نیروهای سازمان ملل متحد، شامل ۶۰۰۰ سرباز، ۹۰۰۰ افسر پلیس، و چندین مشاور اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و سیاسی وارد هایتی شدند تا به مدت یازده ماه، یعنی تا برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، در آن کشور اقامت کنند. ایالات متحده نیز در این فرآیند شرکت داشت، ولی با ورود سربازان سایر کشورها، از هزینه‌های نظامی ما کاسته شد.

در سال ۲۰۰۴، پس از اینکه پرزیدنت آریستید استعفا داد و به دلیل بروز خشونت‌های تازه به تبعید محکوم و از کشور خارج شد، به یاد سخنان هیو شلتون فرمانده نیروهای نظامی آمریکا افتادم که به من گفته بود: "ساکنان هایتی، مردمانی خوب هستند و به بخت و اقبال خود معتقدند." آریستید واقعاً اشتباهات زیادی انجام داد و با خودش دشمنی کرد، ولی جبهه مخالف نیز هرگز به همکاری با او نپرداخت. از سوی دیگر پس از اینکه جمهوریخواهان در سال ۱۹۹۵ کنگره را به اشغال درآوردند، دیگر آمریکا تمایلی به ارسال کمک‌های مالی به منظور تغییر شرایط هایتی

هاییتی بدون حمایت همه‌جانبه آمریکا، هرگز به دموکراسی واقعی دست نخواهد یافت. دخالت ما در امور داخلی آن کشور، جان افراد زیادی را از مرگ نجات داد و موجب شد مردم مدتی دموکراسی موردنظر خود را که به آن رأی داده بودند، تجربه کنند. هاییتی علیرغم مشکلات زیادی که آریستید داشت، می‌توانست تحت حکومت سدراس، شرایطی به مراتب بدتر داشته باشد. به هر حال خوشحالم یک‌بار بخت ایجاد تغییرات مثبت را در اختیار مردم آن کشور گذاشتم.

دخالت در هاییتی همچنین الگویی برای سایر نقاط بحران‌ساز دنیا شد و نشان داد که می‌توان با همکاری ملل مختلف، تحت نظر سازمان ملل، مسؤولیتها و هزینه‌ها را میان سایر کشورها تقسیم کرد، میزان نفرت از ایالات متحده را در دنیا کاهش داد و وحدت‌نظر را به‌جای دخالت‌های خودسرانه، برگزید. در دنیایی که هر روز استقلال‌طلبی مردم افزایش می‌یابد، هرگاه می‌توانیم، باید چنین روشی را در پیش بگیریم.

## فصل ۴۳

دو و نیم هفته نخست ماه آوریل را به ملاقات با رهبران جهان پرداختم. جان میجر، نخست‌وزیر انگلستان؛ حسنی مبارک، رئیس‌جمهور مصر؛ بی نظیر بوتو، نخست‌وزیر پاکستان؛ تانسو چیلر، نخست‌وزیر ترکیه - که این دو نفر آخر، زنانی برجسته، امروزی و رهبران کشورهای مسلمان خود بودند - به دیدن من آمدند.

در همان روزها، نیوت جینگریچ به خاطر پشت سر گذاشتن صدمین روز برگزیده شدن به سمت سخنگوی مجلس، به سخنرانی پرداخت. هرکس به حرفهای او گوش می‌داد، تصور می‌کرد جمهوریخواهان شب گذشته، ایالات متحده آمریکا را متحول کرده‌اند و در فرآیند چنین تحولی، او به عنوان نخست‌وزیر، مسؤول رسیدگی به اوضاع داخلی کشور، و من به عنوان رئیس‌جمهور، مسؤول رسیدگی به امور خارجی شده‌ایم.

در آن زمان، جمهوریخواهان با استفاده از پدیده نوظهور تسلط بر کنگره و ترفند ایجاد تغییرات شگرف در ایالات متحده، همه خبرها را به خود اختصاص داده و در واقع در حال اجرای سه بند بی‌اهمیت از قرارداد کذایی خود بودند که من نیز موافق اجرای آنها بودم. هنوز کارهای سختی در پیش داشتند.

در یک سخنرانی در جمع انجمن آمریکایی سردبیران روزنامه‌ها، به

بخشهایی از قرارداد که با بندهای آن موافق و حاضر به مصالحه بودم، و نیز بندهایی که مخالف نظرم بود و قصد داشتم آنها را وتو کنم، اشاره کردم. روز ۱۴ آوریل، چهار روز پس از اینکه سناتور دال آمادگی خود را برای شرکت در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری اعلام کرد، من نیز به آرامی آماده انتخاب دوباره شدم. روز هجدهم آوریل، در یک کنفرانس خبری شرکت کردم که بیشتر از بیست سؤال در زمینه‌های گوناگون از جمله روابط خارجی و امور داخلی، از من پرسیده شد. روز بعد، همه پرسش و پاسخها از یادها رفت و تنها دو واژه بر زبان همه آمریکاییها جاری بود: "شهر اوکلاهما".

صبح زود متوجه شدم که یک کامیون حامل بمب در خارج از ساختمان مجتمع فدرال آلفرد پی مورا، در شهر اوکلاهما منفجر شده، به ساختمان آسیب رسانده و تعدادی نامعلوم را کشته است. بلافاصله حالت اضطراری اعلام کردم و گروهی را برای تحقیق و بررسی، به محل حادثه فرستادم. در همان حال کمکهای مؤثری در ابعاد وسیع انجام گرفت. کارکنان آتش‌نشانی و گروه‌های نجات، از سراسر کشور به محل حادثه آمدند تا با خاکبرداری از دیوارهای فروریخته، زندگان احتمالی را بیابند. آمریکا از این سانحه، شگفتزده و اندوهگین شد. اعلام شده بود در هنگام وقوع انفجار ۱۶۸ نفر از جمله نوزده کودک در مهدکودک مرکزی آن مجتمع حضور داشتند. بسیاری از کشته‌شدگان از کارکنان فدرال بودند و در شرکتهای گوناگونی که در آن مجتمع دفتر نمایندگی داشتند، کار می‌کردند. عده زیادی از مردم، شبه‌نظامیان اسلامی را مسؤول این حادثه می‌دانستند، ولی من محتاطانه در انتظار شناسایی مسببان رویداد ماندم. اندکی پس از بمب‌گذاری، مقامات اوکلاهما یکی از سربازان بازنشسته جنگهای داخلی به نام تیموتی مک‌وای را دستگیری کردند و او اعتراف کرد که به دلیل نفرت از حکومت فدرال، چنین اقدامی کرده است. روز بیست و یکم ماه مارس، اف‌بی‌آی از مک‌وای بازجویی کرد و او را مسؤول حادثه دانست. او روز ۱۹ آوریل را برای بمب‌گذاری در مجتمع فدرال انتخاب کرد، زیرا سالگرد یورش نیروهای اف‌بی‌آی به پیروان داوید در واکو بود. در واقعه واکو، راستگرایان افراطی با سوءاستفاده از قدرت، به اقداماتی وحشیانه دست زده بودند.

دشمن‌پنداری ضد دولتی از سالها پیش در آمریکا شکل گرفته بود و اغلب مردم به گونه‌ای روزافزون، به دلیل بدبینیهای تاریخی، حکومت را مسئول همه رویدادهای ناگوار می‌دانستند. این عداوت، منجر به ایجاد و گسترش گروه‌های مسلحی شد که حقانیت قدرت فدرال را رد می‌کردند و مدعی بودند که خود باید قانون را اجرا کنند.

فضای متشنج کشور، با دخالت فرستنده‌های راستگرایی که از طریق رادیو برای مردم پیام می‌فرستادند، هرروز وخیمتر می‌شد. این رادیوها، مردم را به شورش علیه دولت فدرال فرامی‌خواندند و حتی طریقه ساختن بمبهای دستی کوچک و بزرگ را در برنامه‌هایشان به آنها می‌آموختند.

کوشش می‌کردم به کسانی که در شهر اوکلاهما عزیزان خود را از دست داده بودند و به همه مردم شهر، آرامش ببخشم و راهکارهایی را ارائه دهم تا آمریکا را در برابر عملیات تروریستی، محافظت کنم. بیشتر از دو سال پس از بمب‌گذاری در مرکز تجارت جهانی، منابع لازم را برای تقویت اف‌بی‌آی و سی‌آی‌ای در برابر عملیات تروریستی اختصاص داده و به آنها توصیه کرده بودم در این زمینه با یکدیگر همکاری کنند. تلاشهای قانونی ما به منظور بازگرداندن و محاکمه تروریستهایی که به کشورهای خارج رفته و ساکن شده بودند و همچنین ممانعت از حملات تروریستی به سازمان ملل متحد، هلند و تونلهای لینکلن در شهر نیویورک و هواپیماهایی که از فیلیپین به سواحل غربی آمریکا پرواز می‌کردند، نتایج مثبتی به بار آورده بود.

دو ماه پیش از سانحه شهر اوکلاهما، لایحه‌ای را به کنگره ارائه داده و خواسته بودم شرایط لازم را برای استخدام یکهزار نیروی تازه‌نفس به منظور مقابله با اجرای عملیات تروریستی، ایجاد کنند؛ اجازه تأسیس یک مرکز ضد تروریستی تحت نظر اف‌بی‌آی را بدهند تا با این یکهزار نیرو همکاری کنند؛ و اجازه استفاده از کارشناسان نظامی را که دخالت آنان در امور داخلی ممنوع بود، بدهند تا با اقدامات تروریستی و از جمله کاربرد سلاحهای شیمیایی، زیست‌محیطی و هسته‌ای آنها به مقابله بپردازند.

پس از این واقعه، از رهبران کنگره خواستم در تصویب این لایحه سرعت عمل به خرج دهند و در روز سوم ماه مه، پیشنهاداتی برای تقویت

آن ارائه دادم. از جمله: استفاده از قدرت قانونی بیشتر برای دسترسی به پرونده‌های مالی؛ اختیار کافی برای استفاده از وسایل الکترونیکی به منظور نظارت بیشتر بر اعمال افراد مظنون وزیر نظر گرفتن رفت و آمد آنها بدون نیاز به مراجعه دوباره به دادگاه برای کسب مجوز جهت حمله به اماکن مورد نظر؛ افزایش جرایم مالی و محکومیت‌های جزایی برای کسانی که به هرنحو به کارکنان سابق فدرال یا خانواده‌های آنان آسیب می‌رسانند؛ و تعیین هویت یا برچسب برای هر نوع مواد منفجره و محترقه و حتی گلوله به منظور شناسایی هرچه زودتر کاربران آنها. بعضی از این پیشنهادات، به نظر ستیزه‌جویانه می‌آمد، ولی همان‌طور که به گزارشگری در روز چهارم ماه مه گفتم: "این امر، تهدیدی جدی برای آمریکاییها به حساب می‌آید." البته امیدوار بودم چنین تهدیداتی هرگز به مرحله عمل درنیاید.

روز یکشنبه، من و هیلاری به منظور شرکت در مراسم بزرگداشت این فاجعه، به اوکلاهما پرواز کردیم. مسئول برگزاری مراسم، کتی کیتینگ، همسر فرماندار فرانک کیتینگ بود که در حدود سی سال پیش، هنگامی که در جورج تاون تحصیل می‌کردم، با او همکلاس بودم. خانم و آقای فرماندار، همراه با ران نوریک شهردار اوکلاهما، هنوز از وقایعی که پیش آمده بود، ناراحت بودند. در هنگام اجرای مراسم، کشیش بیلی گراهام، به موعظه پرداخت و گفت: "روح این شهر و ساکنان آن، هرگز شکست نخواهد خورد."

من هم برای مردم سخنرانی کردم و اظهار داشتم: "شما خیلی چیزها را از دست داده‌اید، ولی همه چیز را نه، شما آمریکا را دارید و ما تا هر زمان که لازم باشد، در کنارتان ایستاده‌ایم."

پس نامه خانمی بیوه و مادر سه فرزند که شوهرش را در حادثه تروریستی سقوط هواپیمای پان‌آمریکن برفراز لاکربی اسکاتلند در سال ۱۹۸۸ از دست داده بود، را برای حاضران قرائت کردم. او نوشته بود کسانی که عشق خود را از دست می‌دهند، نباید قلبشان را پر از کینه و نفرت کنند، بلکه باید به اقداماتی پردازند که عشق آنها دوست داشته است. با انجام دادن این کار، نام آنان برای همیشه زنده خواهد ماند.

من و هیلاری با چندتن از بازماندگان سانحه، دیدار و گفتگو کردیم.

یکی از کشته‌شدگان حادثه، ال ویچر نام داشت که همسر و سه فرزندش در میان جمع، حاضر بودند.

دنیای وایت‌واتر برای شهر اوکلاهما، توقف‌ناپذیر می‌نمود. روز پیش از عزیمت من و هیلاری برای شرکت در مراسم بزرگداشت، کن استار و سه تن از همکارانش به کاخ سفید آمدند تا از من بازجویی کنند. در آن جلسه مشورتی، همراه با ال میکوا، جین شربورن، وکیل خصوصی خودم دیوید کندال و همکار او نیکول سلیگمن، حضور یافتیم. پس از پایان بازجویی، از استار و همکارانش خواستم به تماشای اتاق خواب لینکلن بروند و آثار بر جای مانده از او را ببینند.

در همان هفته دوست قدیمی من سناتور دیوید پرایور اعلام کرد که به دنبال مبارزه برای انتخابات ۱۹۹۶ نیست. ما یکدیگر را از سی سال پیش، می‌شناختیم. دیوید پرایور و دیل بامپرز برایم مقاماتی فراتر از سناتورهای همولایتی به حساب می‌آمدند. در زمانی که فرماندار بودم، کوشش بسیاری کردیم که با کمک یکدیگر، موجبات پیشرفت آرکانزاس را فراهم سازیم، آن هم در دوره‌ای که اغلب ایالات جنوبی، به حمایت از جمهوریخواهان، تمایل نشان می‌دادند. ارزش پرایور و بامپرز از نظر من، بسیار بالا بود، زیرا آنها نه تنها مرا در تصمیماتی که می‌گرفتم مورد حمایت قرار می‌دادند، بلکه از دوستان قدیمی من به‌شمار می‌آمدند و با هم رفت و آمد مداوم داشتیم. آنها گذشته را به یاد من می‌آوردند و به شوخی اظهار می‌کردند با توجه به آشنایی طولانی و تصوراتی که از زمانهای دور در ذهن داشتند، هرگز گمان نمی‌بردند، من تبدیل به فردی چنین متفاوت شوم. پس از کناره‌گیری دیوید، همواره با او به بازی گلف می‌رفتم تا از توصیه‌های او بهره‌مند شوم.

در ضیافت شام گزارشگران در ۲۹ آوریل در کاخ سفید، سخنانی صریح و جدی اظهار داشتم و غیر از یک یا دو جمله، کوشیدم از مزاح کردن خودداری کنم. در آنجا از ارباب جراید به دلیل پوشش مناسب و درستی که در مورد رویداد تأسف‌آور شهر اوکلاهما ایجاد کردند و گزارشهای قهرمانانه‌ای که ارائه دادند، سپاسگزاری کردم و به آنان اطمینان دادم: "بدون تردید، به این امر رسیدگی خواهیم کرد و پس از آن، اقتدار بیشتری به دست خواهیم آورد."

آنگاه به بیتی از اشعار دبلیو، اچ، آودن اشاره کردم:  
 "در دشتهای تشنه قلبهایمان،

باید

اجازه دهیم

که چشمه‌های شفابخش،

جاری شوند..."

پنجم ماه مه در مراسمی در دانشگاه ایالت میسیگان، نه تنها برای فارغ‌التحصیلان، بلکه برای گروه‌های شبه‌نظامی مسلح صحبت کردم که در حومه میسیگان، به شدت فعالیت می‌کردند. در آنجا گفتم می‌دانم که اغلب اعضای گروه‌های شبه‌نظامی، در عین حال که روزهای تعطیل، لباس رزم می‌پوشند و تعلیمات نظامی می‌بینند، ولی هرگز قانون‌شکنی نمی‌کنند. همچنین از کسانی که می‌کوشیدند با اقدامات غیرقانونی مبارزه کنند، سپاسگزاری کردم. آنگاه حملات خود را متوجه افرادی ساختم که علیه افسران پلیس و مأموران برقراری نظم و امنیت، اقدامات خشونت‌آمیز انجام داده و خود را با شبه‌نظامیان حامی قانون، مقایسه کرده بودند: "آنها برای ایجاد دموکراسی جنگیدند و شما علیه آن می‌جنگید..."

در طول چند هفته، غیر از حملات شفاهی به کسانی که اقدامات خشونت‌آمیز انجام می‌دادند، از همه آمریکاییها از جمله گویندگان و مجریان برنامه‌های رادیو، خواستم بیشتر از همیشه مراقب سخنان و اظهارات خود باشند و اطمینان حاصل کنند حرفهایی که می‌زنند، موجب ترغیب مردم به خشونت نشود.

واقعه شهر اوکلاهما، میلیونها آمریکایی را ترغیب کرد که در حرف و عمل، از دولت حمایت کنند. این امر، هرچند به کندی صورت گرفت، ولی به گونه‌ای مؤثر، مفید واقع شد.

در هفته دوم ماه مه، با استفاده از یک هواپیمای ویژه نیروی هوایی به مسکو رفتم تا در مراسم پنجاهمین سال پایان جنگ جهانی دوم در اروپا، شرکت کنم. هرچند هلموت کهل، فرانسوا میتران، جان میجر، جیانگ زمین و سایر رهبران برای شرکت در چنین مراسمی در آنجا حضور داشتند، ولی هدف اصلی من از سفر به مسکو، رسیدگی به رویدادهای



خشونت آمیزی بود که در جنگ ضد جدایی طلبی روسیه علیه جمهوری مسلمان نشین چچن، شکل می گرفت. تلفات غیرنظامیان همواره افزایش می یافت و اغلب ناظران خارجی تصور می کردند که روسیه فشار غیر ضروری و زیادی بر مردم چچن وارد می سازد و از اقدامات سیاسی، طفره می رود.

به آن سفر رفتم چون متفقین جنگ جهانی دوم برای رهایی شهروندان شوروی در آن نبرد، به توافق دست یافته بودند. در هشت شهر شوروی، بیست و هفت میلیون نفر جان خود را به دلیل درگیری در جبهه ها، بیماری، قحطی و سرما، از دست دادند. ما همچنان باهم متحد بودیم و این همکاری می توانست برای پیشرفت اقتصادی و سیاسی روسیه، مؤثر باشد. می خواستیم با استفاده از این همکاریها، در ایجاد امنیت، از بین بردن سلاحهای هسته ای، گسترش ناتو، دستیابی به صلح، اقدام علیه تروریسم و جنایات برنامه ریزی شده، به تلاش پردازیم. سرانجام من و یلتسین در دو مورد به بحث پرداختیم. موضوع همکاریهای روسیه با ایران برای گسترش برنامه های هسته ای این کشور، و چگونگی گسترش ناتو به گونه ای که روسیه را وارد برنامه همکاری برای صلح کند و در عین حال برای یلتسین در انتخابات ۱۹۹۶، مشکلی ایجاد نکند.

در ماه مه، در کنار جیانگ زمین و چند رهبر دیگر در میدان سرخ مسکو، شاهد مراسم رژه نظامی رزمندگان حاضر در جنگ جهانی دوم بودیم که شانسه به شانسه و گاهی دست در دست و تکیه داده به یکدیگر پیش می آمدند و شاید تعدادی از آنها، آخرین رژه خود را برای روسیه می رفتند. روز بعد، پس از شرکت در مراسم گوناگون، من و یلتسین در سالن سنت کاترین در کرملین ملاقات کردیم. بلافاصله موضوع ایران را مطرح کردم و به یلتسین گفتم که باید همکاری کنیم تا همه سلاحهای هسته ای موجود در اوکراین، بلاروس و قزاقستان خارج شود. لازم است مطمئن شویم که این کار، فرصتی در اختیار کشورهای دیگر قرار نمی دهد تا به کشورهای ما آسیب برسانند، به ویژه اگر این کشور ایران باشد و بخواهد تبدیل به قدرت هسته ای شود. یلتسین در این مورد، پاسخی آماده داشت. بلافاصله گفت که هیچ نوع سوخت هسته ای به آن کشور فروخته نشده است و نخواهد شد و بهتر است در مورد راکتورهای

هسته‌ای که ایران مدعی است قصد استفاده صلح‌آمیز از آنها را دارد، به بحث و گفتگو پردازیم که در نشست میان ال‌گور و چرنومردین مورد توافق قرار گرفته است. پذیرفتم، ولی به این شرط که روسیه فناوری هسته‌ای مورد استفاده در اهداف نظامی را در اختیار ایران قرار ندهد. بوریس موافقت کرد و ما با هم دست دادیم. همچنین قرار شد از کارگاه‌های تولید سلاح‌های زیست‌محیطی در ماه اوت، به‌منظور اجرای بخشی از توافقنامه مربوط به کاهش تهدیدات سلاح‌های زیست‌محیطی و شیمیایی، بازدید به عمل آوریم.

در مورد گسترش ناتو، پس از اینکه غیرمستقیم به یلتسین گفتم این کار را پیش از انتخابات سال ۱۹۹۶ انجام نخواهیم داد، پذیرفت که در پیمان همکاری برای صلح، حضور یابد. هرچند یلتسین نپذیرفت که این تصمیم را علنی سازد، ولی قول داد روسیه این پیمان‌نامه را در بیست و پنجم ماه مه امضا کند. همین برایم کافی بود. مسافرت با موفقیت به پایان رسید.

در راه بازگشت، در اوکراین توقف کردم تا در مراسم دیگری به مناسبت پایان جنگ جهانی دوم حضور یابم؛ در سخنرانی برای دانشجویان دانشگاهها شرکت کنم؛ و به بابی‌یار بروم، دره‌ای زیبا و پردرخت که نازیها در حدود پنجاه و چهار سال پیش بیشتر از ۱۰۰۰۰۰ یهودی و تعدادی از میهن‌پرستان اوکراینی، اسرای اتحاد شوروی، و کولیها را در آنجا قتل عام کردند.

یک روز پیش از آن، سازمان ملل قطعنامه‌ای را به تصویب رساند که طی آن ظرف بیست و پنج سال، سلاح‌های هسته‌ای از بین بروند. در همان حال، تعداد زیادی از کشورهای جهان، در تلاش برای دستیابی به چنین سلاح‌هایی بودند. این قطعنامه که به ایجاد کمیته‌ای به همین نام (NPT) منجر شد، مهمترین هدف من در از بین بردن سلاح‌های هسته‌ای بود. اهالی بابی‌یار و شهر اوکلاهما، به‌خوبی می‌توانستند احساس کنند که تعدادی از افراد بشر تا چه اندازه می‌توانند دارای افکار شیطانی باشند. آنها به‌خوبی ارزش گفتگوهای مرا با یلتسین در مورد عدم فروش فناوری تولید سلاح‌های هسته‌ای به ایران و اجرای مصوبات NPT درک می‌کردند. هنگامی که به واشینگتن بازگشتم، جمهوریخواهان برای رسیدن به اهدافشان، در تلاش بودند و من بقیه روزهای آن ماه را به مبارزه با آنان

پرداختم و تهدید کردم هر پیشنهاد و لایحه‌ای را که به کنگره ارائه دهند، و تو خواهم کرد. آنها قصد داشتند برنامه‌های شفاف ما را محدود کنند و برای این کار، می‌خواستند بودجه لازم برای آموزش، خدمات درمانی و کمکهای خارجی را کاهش دهند.

در سومین هفته ماه مه، برای نخستین بار در تاریخ ایالات متحده، اعلام کردم بخشهایی از خیابان پنسیلوانیا که در مقابل کاخ سفید واقع شده است، برای عبور اتومبیلها و سایر وسایط نقلیه، بسته خواهد شد. با اکراه با این پیشنهاد که از طرف کارشناسان سازمان امنیت، وزارت خزانه‌داری و مدیران ارشد احزاب جمهوریخواه و دموکرات ارائه شد، موافقت کردم. آنها عقیده داشتند لازم است کاخ سفید را دور از دسترس بمب‌گذاران قرار داد. پس از رویدادهای شهر اوکلاهما و حمله به راه آهن شهری ژاپن، احساس می‌کردم باید چنین توصیه‌ای را، علیرغم نارضایتی، پذیرفت. در آخر ماه، رویدادهای بوسنی، دوباره در صدر خبرها قرار گرفت. صربها محاصره سارایه‌وو را تنگتر کرده و آتشبارهای خود را دوباره روی کودکان بیگناه گشوده بودند. در بیست و پنجم ماه مه، ناتو حملاتی هوایی علیه مواضع صربها در بیل انجام داد و صربها برای تلافی، سربازان حافظ صلح سازمان ملل را دستگیر و در انبارهای بیل، زندانی کردند تا به عنوان گروگان در برابر حملات آینده هوایی، مورد استفاده قرار گیرند. همچنین دو تن از سربازان سازمان ملل را که فرانسوی بودند، از مقر خود دزدیدند و به قتل رساندند.

نیروی هوایی ما به شدت در بوسنی فعالیت می‌کرد تا طولانی‌ترین مأموریت بشردوستانه خود را در طول تاریخ انجام دهد، منطقه ممنوعه برای پرواز ایجاد کند که مانع حمله هوایی صربها به مسلمانان بوسنی شود؛ و منطقه‌ای غیرنظامی در اطراف سارایه‌وو و سایر نواحی پرجمعیت ایجاد کند. غیر از نیروهای حافظ صلح سازمان ملل، خلبانان ما نیز با تلاش چشمگیر موفق شده بودند از میزان تلفات وارد شده به مردم در مقیاسی وسیع، از ۱۳۰۰۰۰ نفر در سال ۱۹۹۲، به ۳۰۰۰ نفر در سال ۱۹۹۴ بکاهند. با این حال، جنگ هنوز به شدت جریان داشت و لازم بود تصمیمات مناسبتری اتخاذ شود.

مورد دیگری که در زمینه سیاست خارجی رخ داد، در ماه ژوئن و

نشست دوره‌ای گروه هفت بود که به میزبانی ژان شرتین در هالیوود برگزار شد. ژاک شیراک که به تازگی به عنوان نخست‌وزیر فرانسه انتخاب شده بود، در راه سفر به کانادا، توفقی کوتاه برای ملاقات با من داشت. شیراک، علاقه زیادی به آمریکا داشت. در دوران جوانی، مدتی را در کشور ما به سر برده و حتی در رستوران هاوارد جانسون در بوستون، کار کرده بود. او را خیلی دوست داشتم و خوشحال بودم که همسرش نیز دستی در سیاست دارد.

علیرغم روابط خوبی که میان من و شیراک بود، تصمیم او مبنی بر از سرگیری آزمایشهای هسته‌ای فرانسه، آن هم در زمانی که می‌کوشیدم حمایت جهانی را برای اجرای پیمان‌نامه از بین بردن این سلاحها به دست آوردم، مرا دلسرد کرد. دستیابی به چنین توافقی، آرزوی همه رؤسای جمهوری آمریکا از زمان آیزنهاور به بعد بوده است. پس از اینکه شیراک اطمینان داد که با پایان گرفتن آزمایشهای موفقیت‌آمیز، از این پیمان‌نامه پشتیبانی خواهد کرد، به موضوع بوسنی پرداختیم. او قول داد اقدامات شدیدتری را در مقایسه با آنچه می‌توان در نظر داشت، صورت خواهد داد. او و جان میجر از ارسال نیروهای واکنش سریع به منظور مقابله با حملات علیه سربازان حافظ صلح سازمان ملل، حمایت می‌کردند و من قول دادم که از نیروهای نظامی ایالات متحده برای کمک به آنان و سایر نیروهای تحت نظارت سازمان ملل استفاده خواهم کرد تا پس از دستیابی به صلح، سلامت عقب‌نشینی آنها تضمین شود. همچنین به شیراک گفتم که اگر این نیروها موفق نباشند و نیروهای سازمان ملل مجبور به ترک بوسنی شوند، باید تحریم ارسال سلاح، لغو شود.

در نشست گروه هفت، سه هدف را دنبال می‌کردم: برقراری همکاری بیشتر میان متحدان برای مبارزه با تروریسم، جنایات سازماندهی شده و تخدیر مغزها؛ تعیین هرچه سریعتر زمانی برای مقابله با بحرانهای مالی و استفاده بهینه از منابع مالی با دستیابی به اطلاعات دقیق و سرمایه‌گذاری به منظور کمک به توسعه ملل برای کاهش فقر و رشد مسئولیت‌پذیری؛ و بهبود بخشیدن به روابط تجاری در حال اضمحلال با ژاپن.

به راحتی به دو هدف نخست دست یافتیم، ولی سومی، مشکلی واقعی به حساب می‌آمد. ظرف دو سال و نیم گذشته، پیشرفتهایی در زمینه

امور تجاری با ژاپن حاصل شده و پانزده قرارداد متفاوت به امضا رسیده بود. در عین حال، دو سال از زمانی می‌گذشت که ژاپن متعهد شده بود بازارهایش را به روی کالاهای آمریکایی از جمله اتومبیل و قطعات یدکی بگشاید، یعنی در بخشی که نیمی از تعرفه‌های تجاری ما را کاهش می‌داد و مذاکرات ما به جایی نرسیده بود. هشتاد درصد بنگاه‌های آمریکایی، اتومبیل‌های ژاپنی می‌فروختند، در حالی که تنها هفت درصد بنگاه‌های ژاپنی، اتومبیل‌های سایر کشورهای جهان را به فروش می‌رساندند، و مقررات سخت دولتی، سهم ما را از بازار حذف می‌کرد. میکی کانتور در بررسی این معضل، توصیه کرد تعرفه‌ای به میزان صد درصد بر اتومبیل‌های مجلل ژاپنی تعلق گیرد. در جلسه‌ای که با موریاما نخست‌وزیر ژاپن برگزار شد، به او گفتم که به منظور حفظ ارتباط تجاری میان دو کشور و سرعت بخشیدن به روند کند پیشرفت اقتصادی ژاپن، ایالات متحده به مذاکره با مقامات آن کشور ادامه خواهد داد، ولی باید هرچه زودتر اقدامات مناسب انجام گیرد. در اواخر ماه، به این هدف دست یافتیم. ژاپن موافقت کرد که دوست بنگاه آن کشور، بلافاصله اتومبیل‌های آمریکایی ارائه دهند و ظرف پنج سال، این رقم به صد بنگاه افزایش یابد. همین‌طور پذیرفت که کارخانه‌های سازنده اتومبیل ژاپنی، تولیدات خود را در ایالات متحده افزایش دهند و از قطعات یدکی آمریکایی بیشتری استفاده کنند.

در ماه ژوئن، همچنان به مبارزه با جمهوریخواهان به منظور تصویب بودجه ارائه‌شده، ادامه دادم. در نخستین روز ماه، در بیلینگر موتانا به مزرعه‌ای رفتم تا تفاوت‌های میان روش پیشنهادی خود در مورد کشاورزی را با شیوه‌های جمهوریخواهان حاضر در کنگره، مقایسه کنم. برنامه کمک‌های کشاورزی در سال ۱۹۹۵ به اجرا درآمده بود، بنابراین بخشی از مشاجره برای تصویب بودجه به حساب می‌آمد. به خانواده‌های کشاورزان گفتم، در حالی که من کاهش زیادی در هزینه‌های کشاورزی ایجاد کرده‌ام، طرح جمهوریخواهان، حمایت دولت را از این بخش حذف می‌کند و این به زیان خانواده‌های کشاورزان است.

همچنین در آنجا سوار بر اسب شدم، بیشتر به این دلیل که سوارکاری را دوست داشتم و می‌خواستم مناظر زیبای موتانا را مشاهده کنم و نیز

می خواستم نشان دهم که با فرهنگ کشاورزان آمریکا بیگانه نیستم. پس از آن، یکی از همراهان ما به نام مورت انگلبرگ نظر یکی از میزبانان را در مورد من پرسید. مرد کشاورز پاسخ داد:

- او خیلی خوب است، ولی اجازه نمی دهند آنچه را می خواهد انجام دهد.

چنین اظهارنظری را بارها در سال ۱۹۹۵ شنیده و امیدوار بودم توجه مسئولان کنگره را به این امر، جلب کنم.

سواری هنگامی جالبتر شد که یکی از مأموران امنیتی همراه ما، از اسب به زیر افتاد. آن مأمور صدمه ندید، ولی اسب همچون موشک در دشت وسیع به حرکت درآمد. در میان شگفتی نمایندگان مطبوعات و ناظران صحنه در مونتانا، معاون کارکنان من هرولد آیکس، به سرعت اسب خود را به سوی آن حیوان راند، خیلی زود اسب را گرفت و به سوارکار تحویل داد. عمل آیکس از آن نظر غیرقابل انتظار بود که از فعالان لیبرال به حساب می آمد، ولی معلوم شد که در جوانی در یک مؤسسه گله داری در غرب کار می کرده و هنوز سواری را فراموش نکرده است.

روز پنجم ژوئن، من و هنری سیزنروس راهبرد مالکیت خانه ملی را ارائه دادیم و یکصد موردی را که می خواستیم به منظور خانه دار شدن بیش از دوسوم جمعیت انجام دهیم، تشریح کردیم. کاهش زیاد در کسر بودجه، نرخ بهره را پایین نگه داشته، ولی از رشد اقتصادی جلوگیری نکرده بود. ظرف دو سال، می توانستیم برای نخستین بار در تاریخ آمریکا، به اهدافی که هنری در نظر داشت، دست یابیم.

در پایان نخستین هفته ماه ژوئن، نخستین لایحه را تو کردم: لغو اعتبار ۱۶ میلیارد دلاری GOP. زیرا این لایحه، بودجه مربوط به خدمات آموزشی، ملی و محیطی را تا حد قابل توجهی کاهش می داد و در نتیجه نمی توانستیم طرحهای ناتمام را به اجرا درآوریم و در عوض به طرحهایی امکان اجرا می داد که جمهوریخواهان می خواستند و اجرای آنها، ضرورتی نداشت. نمایندگان جمهوریخواه به طور کلی از اعضای دولت متنفر بودند، ولی در ضمن می خواستند برای دور بعدی نیز انتخاب شوند. به نمایندگان جمهوریخواه پیشنهاد کردم در مورد کاهش هزینه های بیشتری به مذاکره پردازیم، ولی تاکید کردم که این کاهش باید در زمینه

طرحهای پرهزینه و غیرضروری باشد، نه سرمایه‌گذاری روی فرزندان و آینده کشور. دو روز بعد، دلیل دیگری برای مبارزه با تصویب این نوع سرمایه‌گذاری یافتم. تونی برادر هیلاری و نیکول همسرش، صاحب فرزندی به نام زاخاری باکسر روده‌ام شدند.

همچنان می‌کوشیدم توازن مناسبی در کسب آرای نمایندگان ایجاد کنم، بنابراین برای ملاقات با جینگریچ سخنگوی مجلس، به کلرمونت نیوهمپشایر با مردم رفتم. به نیوت جینگریچ گفته بودم بهتر است در نیوهمپشایر به‌طور مستقیم حرف بزند، یعنی همان کاری که من در سال ۱۹۹۲ انجام داده بودم و او می‌خواست مرا هم با خود ببرد. هر دو در مورد همکاری به تفاهم کامل دست یافتیم. پس از اینکه عازم مأموریت شدیم، جینگریچ به‌منظور نسخه‌برداری کامل از روشی که من انجام داده بودم، حتی به فروشگاه‌هایی که از آن بازدید کرده بودم، رفت.

در پاسخ به پرسشهای مطرح شده توسط شهروندان، موافقت کردیم با هم در مورد اصلاحات اقتصادی حرف بزنیم و حتی با هم دست بدهیم و در مورد موضوعاتی که اختلاف نظر داریم، هریک عقیده خود را بگویند. مذاکره با جینگریچ، مورد استقبال واقع شد. دو نفر از مأموران امنیتی که هرگز چیزی در مورد سیاست به من نمی‌گفتند، اظهار داشتند که از مذاکرات مثبت ما لذت برده‌اند. روز بعد در کنفرانس مشاغل کوچک در کاخ سفید، بسیاری از جمهوریخواهان نیز عقیده مشابهی ابراز داشتند. اگر می‌توانستیم چنین روشی را ادامه بدهیم، تردیدی نداشتم که من و سخنگوی مجلس بسیاری از مشکلات ناشی از اختلاف نظر خود را که پیامدهای نامناسبی برای آمریکا داشت، برطرف خواهم کرد. نیوت جینگریچ، مردی خلاق، انعطاف‌پذیر و دارای نظرات مثبت و تازه بود، ولی به این دلایل، او را به سمت سخنگوی کنگره انتخاب نکرده بودند. دلیل گزینش او، تنها حمله به دموکراتها بود. روز بعد، نیوت مورد انتقاد راش لیمبا رهبر اتحادیه منچستر قرار گرفت که چرا بیش از اندازه با من مدارا کرده است. به این ترتیب، جینگریچ دیگر چنین اشتباهی را - لااقل در انظار عمومی - مرتکب نشد!

پس از پایان ملاقات، به بوستون رفتم تا برای سناتور جان کری، کمک مالی تهیه کنم. او در آن هنگام برای انتخاب دوباره مبارزه می‌کرد و رقیبی

سخت، به نام فرماندار بیل ولد داشت. من روابط خوبی با ولد داشتم و شاید در مقایسه با سایر فرمانداران جمهوریخواه، این روابط در سطحی بسیار بالا بود، ولی نمی خواستم جان کری در انتخابات سنا، شکست بخورد. او یکی از رهبران سنا بود که همواره از برنامه های من، به ویژه در مورد فنآوری و محیط زیست، پشتیبانی می کرد. همچنین زمان زیادی از اوقات خود را صرف حل مشکل خشونت جوانان کرده بود، موضوعی که از همان روز نخست انتخابات، خود را متعهد به انجام آن می دانست. معمولاً ارائه طرحهایی که امروز مشکل آفرین نیستند، ولی در آینده می توانند باشند، در سیاست از ارزش زیادی برخوردار است.

روز سیزدهم ژوئن، در یک نطق تلویزیونی از دفتر خود، طرحی را برای ایجاد توازن در بودجه ظرف ده سال آینده ارائه دادم. جمهوریخواهان پیشنهاد مشابهی داده و زمان آن را هفت سال تعیین کرده بودند، ولی موفقیت در آن پیشنهاد، مستلزم کاهش زیادی در بودجه آموزشی، خدمات درمانی و اجتماعی و مالیاتی بود. طرح من، برخلاف پیشنهاد آنها، هیچ کاهشی در آموزش، خدمات درمانی، نیازهای حمایت خانواده و یا حفاظت محیط زیست نداشت، بلکه منجر به کاهش پرداخت مالیات توسط خانواده های طبقه متوسط می شد و در ضمن از آمریکاییها در برابر گرانی روزافزون شهریه کالج و دانشگاه، حمایت می کرد. همچنین با در نظر گرفتن ده سال برای ایجاد توازن به جای هفت سال، خطر کاهش رشد اقتصادی، از بین می رفت.

زمان و پیامد سخنان من، با مخالفت بسیاری از اعضای دموکرات کنگره و تعدادی از اعضای کابینه و کارکنان کاخ سفید مواجه شد که معتقد بودند، هنوز زود است در برابر برنامه های پیشنهادی جمهوریخواهان واکنش نشان دهیم. حمایت عمومی از اعضای آن حزب به اندازه ای کاهش یافته بود که به جای پاسخ منفی دادن به من، مجبور بودند طرحهایی را به منظور جلب اعتماد مردم، ارائه دهند و بسیاری از دموکراتها تصور می کردند بازی کردن به روشی که آنها می خواهند، ساده لوحانه است و نباید در مواقعی که ضرورتی احساس نمی شود، برنامه ای از سوی دموکراتها ارائه شود. پس از شکستی که در دو سال نخست نصیب ما شده بود، دموکراتها معتقد بودند که این بار نوبت



آنهاست که متحمل چنین شکستی شوند.

بحثی متقاعد کننده بود. از طرفی، من هم رییس جمهور بودم و قرار بود رهبری امور در دستم باشد. ما موفق شده بودیم بدون نیاز به همکاری جمهوریخواهان و علیرغم مخالفت آنها، از میزان کسری بودجه بکاهیم. اگر قرار بود لایحه بودجه مصوب جمهوریخواهان را وتو کنم، مجبور بودم به نوعی در میان مردم محبوبیت به دست بیاورم. علاوه بر آن، من و سخنگوی مجلس در نوهمپشایر قول دادیم در کنار یکدیگر بکوشیم و لازم بود که این کار را به صورت عملی، نشان دهیم.

پیشنهاد من در تراز بودجه، مورد حمایت پانه‌تا، ارسکین باولز، اغلب مشاوران اقتصادی، بازهای دموکرات کنگره و دیک موریس که از زمان انتخابات سال ۱۹۹۴، توصیه‌های ارزشمندی به من می‌کرد، قرار گرفت. اغلب کارکنان من، دیک را دوست نداشتند، زیرا همکاری با او، بسیار مشکل بود و همواره می‌خواست فرآیندهای مربوط به کاخ سفید را هم خود انجام دهد و در این راه، با جمهوریخواهان به مشورت پردازد. او همچنین عقاید ویژه‌ای داشت و می‌گفت باید امور مربوط به سیاست خارجی را به سیاستمداری باتجربه سپرد و به آن توجه بیشتری نشان داد. با این حال، به اندازه کافی از دیک شناخت داشتم که بتوانم تصمیم بگیرم به کدامیک از توصیه‌هایش عمل کنم و کدامیک را نپذیرم.

توصیه مهم دیک این بود که باید روشی متفاوت در پیش گیرم و مثلی تشکیل دهم که خود در رأس آن باشم. توصیه‌ها و طرحهای نمایندگان جمهوریخواه و دموکرات را مورد توجه قرار دهم و از راهکارهای بهتر، استفاده کنم. از نظر بسیاری از لیبرالها و ارباب جرایم، این مثلث مورد حمایت قرار می‌گرفت و موجب انتخاب مجدد می‌شد. در واقع، این موضوع، روش دیگری برای استفاده از ترفندی بود که در زمان فرمانداری، به کار برده بودم. همواره می‌کوشیدم نظرات تازه را با ارزشهای سنتی هماهنگ سازم و خط‌مشیهای سیاسی را، همزمان با تغییر شرایط، تغییر دهم. نمی‌خواستم تفاوتی میان لیبرالها و محافظه‌کاران قائل شوم، در عوض می‌کوشیدم با آنها به اجماع برسم. با توجه به توصیه دیک، تصمیم گرفتیم او را در جلسات هفتگی خود که معمولاً هر چهارشنبه شب تشکیل می‌شد، شرکت دهیم. او همیشه مارک پن و دوگ

شوئن را هم با خود می آورد تا دارای آرای بیشتری در میان حاضران در جلسه باشد. پن و شوئن افراد خوبی بودند که با فلسفه تازه من در مورد دموکراتهای جدید، هماهنگی داشتند. آنها تا پایان دوران ریاست جمهوری، با من همکاری کردند. طولی نکشید که همکاران تازه‌ای به ما پیوستند. باب اسکویپر و شریکش بیل نپ، که سیاست را به خوبی می شناختند و به پیشرفت مملکت علاقه زیادی داشتند.

در ۲۹ ژوئن سرانجام با جمهوریخواهان بر سر لایحه بودجه به توافق رسیدیم و ۷۰۰ میلیون دلار، برای هزینه در بخش آموزش، پلیس و برنامه بهداشتی آب سالم، اختصاص یافت. سناتور مارک هارفیلد رییس کمیته ویژه سنا که جمهوریخواهی قدیمی بود، در این مورد، همکاری زیادی با من کرد و تا حصول به موفقیت، با کاخ سفید در تماس بود.

روز بعد در شیکاگو، در حضور افسران پلیس و شهروندانی که بر اثر حمله عوامل مسلح مجروح شده بودند، باز هم از لایحه منع حمل سلاح دفاع کردم و از کنگره خواستم از لایحه پیشنهادی سناتور پاول سیمون حمایت کند و حفراهی را که موجب کشتار افراد پلیس می شد، ببندد. پلیسی که به من معرفی شد، اظهار داشت که از ویتنام جان سالم به در برده است، بدون اینکه زخمی بردارد، ولی در اینجا نزدیک بود توسط یک جانی که از سلاح گرم استفاده می کرد و می خواست همه گلوله‌هایش را در بدن او خالی کند، به قتل برسد. قانون جاری، استفاده از گلوله‌هایی را که می توانست جلیقه ضدگلوله افسران پلیس را سوراخ کند، منع کرده بود، ولی منع استفاده از مهمات به درستی تشریح نشده بود و در واقع مهماتی که تازه کشف می شدند و در قانون اشاره‌ای به آنها نمی شد، می توانست به راحتی پلیسها را به قتل برساند.

NRA تصمیم قطعی داشت علیه تصویب این لایحه، اقدام کند، ولی این بار، از شدت برخوردی که در سال ۱۹۹۴ داشت، کاسته بود. پس از اینکه مدیر عامل این سازمان افسران مجری قانون فدرال را "آدمکشان چکمه‌پوش" خواند، بوش رییس جمهور سابق آمریکا به عنوان اعتراض به سخنان او، از عضویت در آن، استعفا داد. چند ماه پیش، در رویدادی که در کالیفرنیا شکل گرفت، هنریشه کمدی رابین ویلیامز، به هجو مخالفت NRA با لایحه منع استفاده از گلوله‌های قابل نفوذ در لباس افراد پلیس

پرداخت و گفت: "البته نمی توان این کار را منع کرد. شکارچیان به گلوله و سلاح نیاز دارند. در میان درختان جنگل، ممکن است گوزنهایی زندگی کنند که جلیقه ضد گلوله پوشیده اند!"

به نیمه سال ۱۹۹۵ رسیده بودیم و امید داشتیم اقدام رابین ویلیامز و استعفای پرزیدنت بوش موجب رسیدن به توافقی معقول در مورد منع استفاده از سلاح و گلوله شود.

در ماه ژوئیه، از میزان مبارزات اندکی کاسته شد. روز دوازدهم ماه، در دبیرستان جیمز مدیسون، در ویرجینیا به تلاشهای خود برای اتحاد دوباره مردم آمریکا ادامه دادم و این بار به سراغ موضوع آزادی مذاهب رفتم.

مباحثات زیادی در مورد اینکه تبلیغات و تقابل مذاهب تا چه اندازه در مدارس دولتی آزاد است، جریان داشت. تعدادی از مسؤولان و معلمان مدارس معتقد بودند که قانون اساسی، چنین تبلیغاتی را منع کرده است. ولی چنین چیزی صحت نداشت. دانش آموزان آزاد بودند که به تنهایی و یا به طور دسته جمعی به دعا و نیایش پردازند؛ باشگاههای مذهبی همچون سایر سازمانها می توانستند مراسم فوق برنامه در این زمینه برگزار کنند؛ دانش آموزان آزاد بودند که در اوقات فراغت به مطالعه متون مذهبی پردازند؛ آنها حق داشتند نظرات مذهبی خود را در تکالیف خواسته شده - تا آنجا که مربوط به فعالیتهاشان می شد - ابراز کنند؛ و می توانستند پیراهنهایی بپوشند که روی آنها تبلیغات مذهبی به تصویر کشیده شده باشد، البته در صورتی که نوشتن تبلیغات روی پیراهن، منع قانونی نداشته باشد.

از رایلی و دادستان کل رینو، درخواست کردم شرحی مفصل در مورد دامنه مباحث مذهبی مجاز در مدارس تهیه و نسخه هایی از آن را پیش از آغاز سال جدید تحصیلی، به همه مناطق آموزشی آمریکا ارسال کنند. هنگامی که این جزوه منتشر شد، پیامد آن، کاهش درگیریها و مشاجرات در این مورد بود و حمایت گسترده طیفهای مذهبی و سیاسی را به همراه داشت.

از مدتها پیش روی این طرح کار می کردم. رابطه ای میان کاخ سفید و جوامع روحانی برقرار و لایحه اصلاحی آزادی مذهبی را امضا کرده

بودم. در اواخر نیمه دوم سال تحصیلی، پروفیسور رادنی اسمیت، کارشناس مسائل دینی اطلاع داد که دولت من، برای حفظ و گسترش آزادیهای مذهبی، فعالیتهای زیاد و بی نظیری داشته است. نمی دانم اظهارات او تا چه حد صحت داشت، ولی واقعاً هرچه می توانستم، در این مورد تلاش کردم.

یک هفته پس از ارائه طرح و اجرای موضوع آزادی مذهب، با بزرگترین چالش بر سر راه ایجاد جامعه متحد آمریکایی، مواجه شدم: اقدام مثبت و عملی. این اصطلاح، به اولویتهایی مربوط می شد که به اقلیتهای نژادی یا زنان، از سوی نهادهای دولتی در زمینه های استخدامی، عقد قرارداد در مورد تولیدات و خدمات، دریافت وام برای مشاغل کوچک، و مدیریت دانشگاه ها داده شده بود. هدف از اقدام مثبت و عملی، کاهش موانع و ایجاد فرصت برای همه مردم، بدون توجه به نژاد یا مذهب در جامعه ما بود. این خط مشی از زمان کندی و جانسون شروع شده و تا زمان نیکسون نیز ادامه یافته و مورد حمایت طرفداران هر دو حزب قرار گرفته بود. در ضمن همواره همه می کوشیدند این خط مشی به گونه ای به اجرا درآید که منجر به تضييع حقوق سفیدپوستان نشود.

در اوایل دهه ۱۹۹۰، جبهه مخالف اقدام مثبت و عملی، شکل گرفت که شامل محافظه کارانی می شد که می گفتند هرگونه اعطای امتیاز به اقشار یا نژادهای مختلف، نوعی تبعیض به حساب می آید و در نتیجه مخالف با اصول قانون اساسی است. همچنین شامل سفیدپوستانی بود که به دلیل حضور سیاهپوستان و تکمیل ظرفیت آنها موفق به ورود به دانشگاه ها، نشده و یا در عقد قراردادهای دولتی، شکست خورده بودند. عده دیگری هم معتقد بودند برنامه های اقدام مثبت و عملی، هرچند مزایای بسیاری دارد، ولی معمولاً از آنها سوء استفاده می شود، بنابراین معایب آن، بیشتر از مزایایش است. البته عده ای هم اصولاً با رفع تبعیض نژادی مخالف بودند و تساوی قومی، نژادی و جنسی را قبول نداشتند.

در سال ۱۹۹۴، این موضوع با پیروزی جمهوریخواهان در کسب کرسیهای کنگره جنبه ای متفاوت یافت. بسیاری از نمایندگان این حزب به مردم قول داده بودند پس از پیروزی در انتخابات، از اجرای برنامه های مربوط به اقدام مثبت و عملی، جلوگیری کنند، و پس از بیست سال رکود

در میزان درآمد طبقه متوسط، توجه بیشتری به سفیدپوستان طبقه کارگر، صاحبان مشاغل کوچک، دانش‌آموزان و دانشجویان سفیدپوست و والدین آنان که از عدم موفقیت فرزندانشان به شدت ناراحت و سرخورده بودند، نشان دهند.

در ماه ژوئن سال ۱۹۹۵، هنگامی که دیوان عالی کشور به پرونده مؤسسه معلمان آدارند رسیدگی می‌کرد که در آن مردی سفیدپوست از وزیر راه و ترابری شکایت و او را متهم به عقد قرارداد فاقد وجهه قانونی با سوءاستفاده از قانون اقدام مثبت و عملی در مورد اقلیتهای نژادی کرد، بحران به اوج رسید. دیوان عالی کشور رأی داد که در مورد عقد قراردادها و سایر موارد در این امر توجه بیشتری صورت گیرد تا از تضییع حقوق سفیدپوستان جلوگیری شود. بنابراین با صراحت از ما می‌خواست برنامه را مورد تجدیدنظر قرار دهیم و آن را به تأیید مقامات مسؤل و کارشناسان برجسته برسانیم. قوانین مدنی و کارشناسان این رشته، موافق اجرای برنامه‌های اقدام مثبت و عملی بودند، ولی بسیاری از جمهوریخواهان، همه مفاد آن را رد می‌کردند.

روز نوزدهم ماه ژوئیه، پس از مذاکرات و مجادلات و مشورتهای طولانی با نمایندگان هر دو جناح در مورد پرونده آدارند و تصمیم دیوان عالی کشور، در پاسخ به کسانی که قصد داشتند همه مفاد برنامه‌های اقدام مثبت و عملی را نفی کنند، در مرکز اسناد ملی، به سخنرانی پرداختم. در آن سخنرانی از مزایای این برنامه‌ها سخن گفتم و اشاره کردم که در مدتی کمتر از دو سال و نیم، برای زنان که از اقلیتهای جامعه به شمار می‌آیند، ۲۶۰۰۰۰ شغل جدید ایجاد شده است؛ سازمان مالی مشاغل کوچک مقادیر معتناهی وام در اختیار زنان و سایر اقلیتهای قرار داده است، بدون اینکه از دادن وام به سفیدپوستان خودداری کند و یا از میزان آن بکاهد؛ تعاونیهای خصوصی با استفاده از این برنامه‌ها، موفق به ایجاد بازار کار شده‌اند و در بخشهای کشاورزی و صنعتی، تولیدات خود را افزایش داده‌اند و در بازارهای جهانی، به رقابت با کالاهای مشابه خارجی پرداخته‌اند؛ دولت در تأسیس مزارع و شرکتها برای زنان و سایر اقلیتهای کمک فراوانی کرده است، هرچند شاید در این موارد عده‌ای سوءاستفاده کرده باشند؛ و همچنان احساس می‌کنم باید به اجرای این برنامه‌ها ادامه

داد، زیرا موجب رفع تبعیض در اموری همچون استخدام، درآمد و مالکیت می‌شود.

بر اساس این یافته‌ها، پیشنهاد کردم با توجه بیشتر به اصل نظارت، از کلاهبرداری و سوءاستفاده در اجرای برنامه‌ها، جلوگیری و زمینه ایجاد رقابت سالم ایجاد شود. در یک جمله، منظور خود را چنین بیان کردم: "این برنامه‌ها را اصلاح کنید، ولی حذف نکنید."

سخنان من، مورد استقبال جوامع و انجمنهای طرفدار حقوق مدنی، کارشناسان تعاونیها و محافل نظامی قرار گرفت، ولی عده زیادی را متقاعد نکرد. هشت روز بعد، سناتور دال و نماینده فلوریدا، چارلز کانادی، لوایحی را برای لغو قوانین مربوط به اقدام مثبت و عملی تقدیم مجلس کردند. نیوت جینگریچ، موضعی مثبت گرفت و اظهار داشت هرگز به لوایح ارائه‌شده رأی نخواهد داد، مگر اینکه برنامه‌ای برای جایگزینی قانون اقدام مثبت و عملی که همچنان مزایای زیادی دارد، ارائه شود.

در ماه ژوئیه، به دنبال انجام دادن کارهای معمول بوم، ولی جمهوریخواهان بیشتر اوقات خود را صرف ارائه پیشنهاداتی در مورد بودجه به کنگره کردند. آنها می‌خواستند کاهش زیادی در بودجه مربوط به امور آموزش و پرورش ایجاد کنند. کاهش بودجه پیشنهادی آنان در زمینه‌های درمانی و پزشکی به اندازه‌ای بود که هنوز به تصویب نرسیده، هزینه خدمات درمانی را به شدت افزایش داد و موجب شد بخش بیشتری از درآمد افراد، صرف هزینه‌های پزشکی شود و به بیشتر از میزانی برسد که در دهه ۱۹۶۰ در نظر گرفته شده بود. کاهش بودجه در زمینه‌های محیط زیست به حدی بود که سازمان حفاظت از محیط زیست، همه برنامه‌های مربوط به هوای پاک و آب سالم را لغو کرد. نمایندگان مجلس به انحلال نیروی پلیس و قطع برنامه کمک به نیمی از جمعیت آمریکا که صاحب خانه نبودند، اعتقاد داشتند. آنها به گونه‌ای مؤثر به اجرای برنامه‌های مربوط به تنظیم خانواده که پیشتر توسط نمایندگان جمهوریخواه و دموکرات به تصویب رسیده بود و از بارداری ناخواسته و سقط جنین جلوگیری می‌کرد، خاتمه می‌دادند و می‌خواستند بودجه کمکهای خارجی که ۱/۳ درصد هزینه‌های دولت را در برمی‌گرفت،

حذف شود و با این کار مانع مبارزه علیه تروریسم، گسترش سلاحهای هسته‌ای، ایجاد موانع بر سر راه ورود آمریکا به بازارهای جهانی، و عدم حمایت از ارسال نیرو برای ایجاد صلح، دموکراسی و حقوق بشر در جهان می‌شدند.

در اقدامی ناباورانه، درست پنج سال پس از امضای لایحه مربوط به ناتوانیهای جسمی که با اکثریت آرا و با توافق نمایندگان دموکرات و جمهوریخواه به تصویب کنگره رسیده بود، جمهوریخواهان می‌خواستند حتی بودجه مربوط به این خدمات و حمایتها را که برای معلولان آمریکایی از ضروریات به‌شمار می‌آمد، حذف کنند. پس از اینکه تصمیم آنها مبنی بر حذف بودجه معلولان علنی شد، تام کمپبل که چهار سال در جورج تاون، هم‌اتاقی من بود، نیمه‌شب تلفن زد. تام خلبان هواپیمایی کشوری بود که زندگی راحتی داشت، ولی ثروتمند نبود. او با صدایی لرزان و سرشار از تشویق و نگرانی، ناراحتی خود را از حذف بودجه معلولان ابراز کرد. دخترش کیارا مبتلا به بیماری فلج مغزی بود. یکی از دوستان تام نیز چنین مشکلی داشت که مادرش از او مراقبت می‌کرد. مادری که شغلی با حداقل دستمزد داشت و برای رسیدن به محل کار، هر روز، یک ساعت با اتوبوس، در راه بود. تام پرسشهایی را درباره حذف بودجه مطرح کرد و من به آنها پاسخ دادم. آنگاه اظهار داشت:

- بنابراین آنها می‌خواهند از میزان مالیات پرداخت‌شده توسط من بکاهند و در عوض به مادری که فرزندی مبتلا به فلج مغزی دارد، کمک نکنند! پس او چگونه می‌تواند برای دخترش وسایلی همچون کفش مخصوص، صندلی چرخدار و دارو تهیه کند؟ چگونه می‌تواند با توجه به دستمزد اندکی که می‌گیرد، بر سر کار برود و بازگردد؟

گفتم: درست می‌گویی، ولی...

سخنانم را قطع کرد و گفت:

- بیل! این کار، غیراخلاقی است. تو باید به این غائله خاتمه بدهی!

تام کمپبل کاتولیکی مؤمن و پرورش‌یافته در خانواده‌ای جمهوریخواه و محافظه‌کار بود. اگر جمهوریخواهان راست جدید، مثل او، خود را وقف خدمت به آمریکاییها می‌کردند، تردیدی نداشتم که می‌توانستیم در تصویب لوایح، به پیروزی دست یابیم. در آخرین روز آن ماه، آلیس

۸۴۶ / زندگی من

ریولین اعلام کرد که برنامه اصلاحات اقتصادی ما، بسیار بیشتر از آنچه انتظار داشتیم، از میزان کسری بودجه کاسته است و ما می‌توانیم تراز بودجه را ظرف ۹ سال، بدون کاستن از سایر هزینه‌ها انجام دهیم. پیروزی نزدیک بود!

Reza.Golshah.com  
www.KetabFarsi.com



## فصل ۴۴

ماه ژوئیه، در روابط خارجی به سه پیشرفت مثبت رسیدم: ارتباط با ویتنام را به حالت عادی برگرداندم در حالی که از سربازان سابق ویتنامی حاضر در کنگره یعنی جان مک کین، جان کری، چاک راب و پت پرسون به شدت حمایت می کردم. صدام حسین پس از یک مشاجره شدید با بیل ریچاردسون عضو کنگره، دو آمریکایی را که از ماه مارس زندانی شده بودند، آزاد کرد. رئیس جمهور کره جنوبی، کیم یانگ سام در واشینگتن در روز یادبود جنگ کره، توافقنامه‌ای را با کره شمالی به منظور پایان دادن به برنامه‌های هسته‌ای، امضا کرد. به دلیل اینکه جس هلم و دیگران این رابطه را نکوهش می کردند، پشتیبانی کیم بسیار مفید واقع شد. به ویژه از وقتی که او یک زندانی سیاسی به حساب می آمد و کره جنوبی هنوز توسط یک حکومت استبدادی اداره می شد، او از دموکراسی طرفداری می کرد. متأسفانه، دریافت اخبار خوب به خاطر آنچه در بوسنی اتفاق می افتاد، به پایان رسید.

پس از یک وقفه طولانی، در اواخر ماه نوامبر هنگامی که هواپیماهای جنگی صربها به مسلمانان کرواسی، در غرب بوسنی حمله کردند، کارها رو به خرابی رفت.

حمله در آن منطقه که از مناطق پرواز ممنوع بود، در جواب بمباران فرودگاه صربها و پیمان شکنی و نقض قانون در ارتباط با حملات ناتو

صورت گرفته بود. البته آنجا را ویران نکردند و هنوز هواپیماها پرواز و از آنجا استفاده می‌کردند.

ماه مارس، هنگامی که آتش‌بس اعلام شده توسط رییس جمهور کارتر به نتیجه نرسید، دیک هلاروک، مقام خود را به‌عنوان سفیر آمریکا در آلمان رها کرد تا به‌عنوان معاون وزیر امور خارجه رهسپار اروپا و کانادا شود. نماینده ویژه ما باب فرا نیز به یوگسلاوی سابق فرستاده شد تا با میلو شویچ دیدار کند. این ملاقات، با امید بیهوده به پایان دادن به تهاجم صربهای بوسنی و ایجاد حداقل امنیت برای بوسنی، و در پی هشدار سازمان ملل به صربها انجام می‌گرفت.

اوایل ماه ژوئیه، جنگ دوباره به جریان افتاد. در حالی که نیروهای دولت بوسنی در مرکز کشور به غارت می‌پرداختند و ژنرال ملادیچ تصمیم گرفت به‌جای تلاش برای پس گرفتن قلمرو از دست‌رفته، به سه شهر مستقل مسلمان‌نشین صربرنیکا، ژپا و گوراژده در شرق بوسنی حمله کند. در این شهرها پناهندگان مسلمان که از مناطق همجوار آمده بودند، زندگی می‌کردند و هرچند سازمان ملل آن سه ناحیه را جزو مناطق امن معرفی کرده بود، ولی تعداد کمی از نیروهای سازمان ملل از آن حفاظت می‌کردند. ملادیچ می‌خواست با گرفتن این سه شهر، قسمت شرق بوسنی را تحت کنترل صربها درآورد. او مطمئن بود تا وقتی که گروگانهای حافظ صلح را نگه‌داشته است، سازمان ملل به ناتوانی اجازه بمباران نمی‌دهد. درست می‌اندیشید.

دهم ژوئیه، صربها، صربرنیکا را گرفتند و در آخر همان ماه ژپا را نیز اشغال کردند. پناهندگانی که از صربرنیکا فرار کرده بودند، درباره کشتار فجیع و قتل‌عام وحشتناک مسلمانان توسط نیروهای ملادیچ سخن می‌گفتند: هزاران مرد و پسر را در زمین فوتبال جمع کردند و سپس به قتل رساندند. هزاران نفر دیگر نیز از طریق تپه‌های پوشیده از درخت فرار کردند.

بعد از اینکه صربرنیکا اشغال شد، سازمان ملل را تحت فشار قرار دادم تا اجازه دهد نیروهای مقاومت سریع که چند هفته پیش در اجلاس گروه هفت در کانادا در مورد آنها بحث کرده بودیم، در آنجا حضور یابند. در این میان، باب دال می‌خواست تحریم فروش سلاح را گسترش دهد. از

او خواستم تصمیم خود را مدتی به تعویق بیندازد و او هم قبول کرد. همچنان تلاش می‌کردم راهی برای نجات بوسنی پیدا کنم تا کارهای سازمان ملل و ناتو را به حالت نخست برگردانم، ولی در هفته سوم ژوئیه، صربهای بوسنی نه تنها سازمان ملل، بلکه به گونه‌ای گسترده، ناتو و ایالت متحده را به استهزا گرفتند. مناطق امن، دیگر مفهوم خود را از دست داده بودند و اقدامات ناتو به دلیل آسیب‌پذیری نیروهای اروپایی که نمی‌توانستند مانند مسلمانان از خودشان دفاع کنند، شدیداً محدود شده بود.

تکرار گروگان‌گیری از نیروهای سازمان ملل توسط صربهای بوسنی، نشان‌دهنده وجود ایراد اساسی در برنامه‌های راهبردی سازمان ملل بود. تحریم فروش سلاح، مانع از رسیدن دولت بوسنی به برابری نظامی با صربها می‌شد. افراد گروه حافظ صلح تا زمانی می‌توانستند از مسلمانان بوسنی و کرواسی حمایت کنند که صربها بر این باور بودند ناتو به دلیل تهاجم و تجاوزی که می‌کردند، آنها را مجازات می‌کند، ولی گروگان‌گیری، ترس و وحشت را از بین برده بود. صربها در منطقه شرق بوسنی، از آزادی عمل بیشتری برخوردار بودند، وضعیت در مرکز و غرب کمی بهتر بود، چون کرواتها و مسلمانان علی‌رغم تحریم فروش سلاح، تا حدودی به تسلیحات دسترسی داشتند.

در تلاشی ناامیدانه برای بازیافتن شرایط اولیه، وزرای خارجه و دفاع ما و فرمانده ارشد ناتو در لندن با یکدیگر ملاقات کردند. وارن کریستوفر، بیل پری و ژنرال شالیکاشویلی به این کنفرانس رفتند و تصمیم گرفتند از ایجاد نیروی واکنش سریع، برای بازگرداندن نیروهای سازمان ملل از بوسنی صرف‌نظر کنند و به جای آن، تعهد و اختیارات ناتو را برای مقابله با صربها افزایش دهند. هم از دست دادن صرب‌برنیکا و ژپا و هم حرکتی که در کنگره به منظور رفع تحریم فروش سلاح انجام شد، قدرت ما را برای انجام عملیات تهاجمی بیشتر کرد. در این جلسه، سرانجام همه حاضران، طرح ارائه‌شده توسط وارن کریستوفر و گروه او را قبول کردند. طبق این طرح، لازم بود برای گورائده محدودیتهای قایل شوند و از تصمیم‌گیریهای متضاد صرف‌نظر کنند و به سازمان ملل قدرت رد کردن اقدامات ناتو را بدهند.

این کنفرانس، نقطه تحولی در ماجرا بود. از آن پس، ناتو بیشتر از پیش دارای قدرت شد. کمی پس از آن، فرمانده ناتو، ژنرال جرج جولوان و فرستاده ما، رابرت هاتر هاتر موفق شدند قوانین گوارژده را به منطقه امن سارایه‌وو نیز بسط دهند. در ماه اوت، اوضاع بسیار مهیج شد. کرواتها برای پس گرفتن کریشنا دست به حمله زدند. کریشنا، قسمتی از کرواسی بود که صربهای بومی، آن را جزو قلمرو خود می‌دانستند. نظامیان اروپایی و برخی از نظامیان آمریکایی و مقامات برجسته با این عمل مخالفت کردند، زیرا بر این باور بودند که میلوشویچ برای نجات صربهای کریشنا مداخله خواهد کرد. ولی من اساساً طرفدار کرواسی بودم. هلموت کهل نیز مانند من می‌دانست که چنین سیاستی، موفق نخواهد شد، مگر اینکه صربها متحمل خساراتی در منطقه شوند. چون می‌دانستیم مسلمانان بازمانده در بوسنی در معرض خطر هستند، تحریم فروش سلاح را کمتر اجرا می‌کردیم. در نتیجه، هم کرواتها و هم بوسنیاییها می‌توانستند به اندازه‌ای سلاح داشته باشند که به زنده ماندن آنها کمک کند. همچنین به شرکتهای خصوصی اجازه دادیم که از کارکنان نظامی بازنشسته آمریکا برای آموزش و بهینه‌سازی ارتش کرواسی استفاده کنند.

همانطور که انتظار می‌رفت، میلوشویچ برای کمک به صربهای کریشنا نیامد و نیروهای کرواسی، کریشنا را با کمی مقاومت اشغال کردند. این نخستین شکست صربها در طول چهار سال بود و همین اتفاق، موجب برهم خوردن تعادل نیروها در منطقه شد و همچنین تعادل فکری همه گروه‌ها را بر هم ریخت. از یک سیاستمدار غربی این‌گونه نقل شده است که: «منطقه از سوی واشینگتن حمایت می‌شود. آمریکاییها فرصت و قدرت از بین بردن صربها را از دست داده‌اند و از کرواتها به‌عنوان نماینده خود برای انجام این کار استفاده می‌کنند.»

چهارم ماه اوت به عیادت خبرنگار سابق ای‌بی‌سی، سام دونالدسن رفتم. او در موسسه ملی بهداشت، برای مبارزه با سرطان تحت عمل جراحی قرار گرفته و بهبود یافته بود. در این ملاقات تصدیق کردم که حملات کرواتها می‌تواند در حل اختلافات مؤثر واقع شود. در هر صورت، این خبرنگار از روی تخت بیمارستان، گزارشی از اظهارات من تهیه کرد.

در تلاشی که برای تغییر آنی در منطقه کردیم، تونی لیک و پیت تارن را فرستادم تا چهارچوبی برای صلح ارائه بدهد که آن را لیک طراحی کرده و دیک هالبروک رهبری گروه را بر عهده گرفته بود تا آخرین تلاشها را برای مذاکرات انجام دهد. این مذاکرات به منظور پایان بخشیدن به درگیریها و دخالت میلو شویچ بود. او ادعا می کرد صربهای بوسنی را رهبری نمی کند، در حالی که همه می دانستند بدون حمایت او، صربهای بوسنی نمی توانند بر مسائل و اوضاع تسلط یابند و از عهده آن بر نمی آیند.

درست پیش از اینکه ما به مأموریت سیاسی اقدام کنیم، سنا، در نادیده گرفتن محرومیت فروش سلاح، از مجلس تبعیت کرد و من این لایحه را وتو کردم تا فرصتی برای انجام کار داشته باشم.

لیک و تارن سریعاً به منظور ارائه ادامه نقشه ما، دست به کار شدند. آنها در ۱۴ ماه اوت با هالبروک ملاقاتی ترتیب دادند تا بگویند می توانیم از نیروهای متحد و روسها حمایت کنیم و هالبروک می تواند به سرعت مأموریت خود را شروع کند.

پانزدهم اوت، هیلاری، چلسی و من برای گذراندن تعطیلات به جکسون هال در وایومینگ رفتیم. در آنجا از ما دعوت شده بود تا چند روزی را در خانه سناتور جی و شارون راکفلر بگذرانیم. همگی به مرخصی نیاز داشتیم. من هم شدیداً چشم انتظار پیاده روی و اسب سواری در گراند تونز بودم، همچنین قایق سواری روی رودخانه اسپینک و دیدار از پارک ملی یلواستون به منظور دیدن بوفالو و گوزن شمالی و گرگهایی که به حیات وحش بازگردانده بودیم؛ و نیز بازی گلف در ارتفاعاتی که توپ به فواصل بیشتری پرتاب می شد.

هیلاری روی کتابی در مورد خانواده و بچه ها کار می کرد و امیدوار بود بتواند در خانه باشکوه و روشن و وسیع راکفلر، به پیشرفتهایی دست یابد. همه چیز بر وفق مراد و بهتر از آنچه انتظار داشتیم، به نظر می رسید، تنها خاطره غیر قابل تحمل و غم انگیز تعطیلات، رویدادهای بوسنی بود.

روزی که خانواده من به وایومینگ رفتند، دیک هالبروک همراه با گروه خود، به سوی بوسنی حرکت کردند. این گروه شامل افرادی چون: باب فراشر، جو کروزل و سرهنگ نیروی هوایی نلسون درو و ژنرال وسلی کلارک مدیر سیاسی استراتژیک جونیت چیفر و شخصی به نام آرکالسان

بود که من نخستین بار او را در سال ۱۹۶۵ در جرج تاون ملاقات کردم. هالبروک و گروهش به شهر حلی اسپلیت در کرواسی رفتند و وزیر خارجه بوسنی، محمد اسکروبی را از نقشه ما آگاه کردند. اسکروبی سخنان مشهوری از بوسنی در تلویزیون آمریکا بود. مردی خوش قیافه و شایسته که در آمریکا دانشجوی و فوتبالیست تازه کاری در دانشگاه تولان بود. او به دنبال این امر بود که آمریکا در محاصره کشورش بیشتر درگیر شود و سرانجام به این خواسته رسید.

افراد گروه، بعد از اسپلیت، به زاگراب، پایتخت کرواسی رفتند تا دیداری با رئیس جمهور توجمان داشته باشند. سپس به منظور ملاقات با اسلوبودان میلوشویچ به سوی بلگراد پرواز کردند. این ملاقات بی نتیجه تنها از یک لحاظ قابل توجه بود؛ میلوشویچ امنیت پرواز هواپیمای ما را از بلگراد به سوی فرودگاه سارایه وو - یعنی محل توقف بعدی ما - در برابر توپخانه صربهای بوسنی تضمین نمی کرد! یعنی آنها مجبور بودند به اسپلیت بازگردند، به مکانی که از آنجا سوار هلیکوپتر شدند تا جایی که محل فرود بود، سپس دو ساعت به سوی سارایه وو در جاده مونت ایگمان رانندگی کنند. جاده ای باریک و خاکی که در کنار سراشیبه های تندش، هیچ نرده حفاظتی وجود نداشت و به دلیل نزدیکی به تانکها و توپهای صربها، که به طور مرتب به وسایل نقلیه سازمان ملل شلیک می کردند، بسیار آسیب پذیر و خطرناک بود.

مذاکره کننده اروپایی، کارل یلادت، چند هفته پیش، هنگامی که از این جاده عبور می کرد، هدف گلوله قرار گرفته بود. در مسیر دره تنگ و باریک بین اسپلیت و سارایه وو، اتومبیلهای آسیب دیده زیادی به چشم می خورد که به ته دره سرازیر شده بودند.

نوزدهم اوت، یعنی چهل و نهمین سالگرد تولد خود را با بازی گلف با ورنون جوردن، ارسکین بولز و جیم ولفنسون شروع کردم. صبح بسیار عالی و آرامی بود. ناگهان مطلع شدم در جاده مونت ایگمان اتفاق وحشتناکی افتاده است. ابتدا از طریق اخبار و سپس با تماس پراتهایی که با دیک هالبروک و وس کلارک گرفتم، فهمیدم افراد گروه، همراه با هالبروک و کلارک از پایگاه نظامی آمریکایی به سوی سارایه وو رفته اند و فراشور، کروزل و درو، با اتومبیل حامل افراد مسلح فرانسوی که به رنگ